

جنبه‌های تبدیل افسانه به نمایش رادیویی؛ نمایش پسر و غول بیابان

میترا خواجه‌بیان*

چکیده

افسانه‌ها بخشی از ادبیات غیر مکتوب ما هستند که سالیان سال به حیات خود ادامه داده‌اند. افسانه‌ها، با ویژگی‌های زبانی و ساختاری این امکان را دارند که از آنها به شکلی نمایشی بهره گرفته شود. «نمایش رادیویی» نیز گونه‌ای نمایش شنیداری محسوب می‌شود که به خوبی می‌توان از مجموعه افسانه‌ها، با توجه به غنای فرهنگی و ویژگی بیانی آنها، بهره‌برداری کرد. در این نوشتار ابتدا اشاره‌ای به افسانه به عنوان بخشی از فولکلور و ادبیات شفاهی شده و بعد از آن ویژگی‌های بیانی موجود در افسانه و نمایش رادیویی مورد بررسی قرار گرفته است و در پایان با استناد به یک افسانه جنوبی در منطقه بوشهر، یعنی افسانه «پسر و غول بیابان»، نمایشی رادیویی تنظیم شده است.

کلیدواژه‌ها: افسانه، نمایش رادیویی، روایت رادیویی، گفتگو در نمایش،

نمایش پسر و غول بیابان

* کارشناسی ارشد کارگردانی و پژوهشگر فرهنگ عامه و سردبیر برنامه‌های رادیویی شبکه فرهنگ
khajeheyan@yahoo.com

مقدمه

ادبیات چه مکتوب و چه شفاهی، مشترکات فراوانی با نمایش دارد؛ بویژه به لحاظ ایجاد حس متقابل، همدردی و تأثیرگذاری. ادبیات آنگاه که با صدای بلند و همراه با اشارات و حرکات در برابر مخاطب اجرا شود، تا حد زیادی به نمایش نزدیک شده است. در سنت فرهنگی ما، مجلس‌های صوفیانه و مذهبی، نقالی و بویژه تعزیه، از همین طریق، شعر را به نمایشی کامل تبدیل می‌کند. تفاوت میان داستان‌نویس، شاعر و درام‌نویس در این است که داستان‌نویس و شاعر تنها به زبان محدود می‌شوند، در حالی که چنین محدودیتی را نمی‌توان برای درام‌نویس قائل شد. زیرا شاعر و نویسنده برای توصیف شخصیت، عمل، احساس یا اندیشه، مکان و غیره چیزی جز زبان در اختیار ندارد، اما درام‌نویس می‌تواند جلوه‌های دیداری و شنیداری را نیز به کار بگیرد؛ هر چند هر دوی آنها از زبان و کلام بهره می‌گیرند.

هدف از نگارش مقاله حاضر، آشنایی وجوه زبانی افسانه و کاربرد امروزی آن به مدد نمایش رادیویی است تا ضمن حفظ فرهنگ اصیل ایرانی بتوان قدرت بالقوه این گونه ادبی را به اجرا نزدیک کرد. به همین منظور، افسانه‌ای از خطه افسانه‌خیز بوشهر، به نام «پسر و غول بیابان» در نظر گرفته شده است. این مقاله با استفاده از داده‌های اسنادی و با روش توصیفی و بیان چگونگی تبدیل افسانه به نمایش تبیین شده است. اما پیش از آن اشاره مختصری به افسانه و ویژگی‌های زبان در افسانه و نمایش رادیویی خواهیم داشت و بعد از آن خلاصه‌ای از افسانه «پسر و غول بیابان» آورده می‌شود و در انتها نمایشی رادیویی از این افسانه ارائه می‌گردد.

افسانه

یکی از گونه‌های ادب عامه، افسانه‌ها و قصه‌ها هستند که از قابلیت‌های نمایشی بسیار برخوردارند. افسانه‌پژوهان بر این باورند که افسانه‌ها پس از زاده شدن، به جریانی پویا و سیال در زندگی بشر تبدیل شدند و یکی از دستاوردهای بشر پیش از تاریخ همین افسانه‌ها هستند.

«قصه پریان، قرن‌ها پیش از دوران تاریخی بشر پدید آمده‌اند و به‌مثابه پرتو روشنفکری هستند که به تاریکخانه اعصار و قرون ماقبل تاریخ می‌تابند. آگاهی از آداب و رسوم اقوام ما قبل تاریخ و دستیابی به عقاید مذهبی و باورهای آنها، از راه مطالعه همین افسانه‌های کهن، امکان‌پذیر است.» (برفر، ۱۳۸۹: ۷)

«افسانه، آفرینشی تخیلی است که در آن رویدادهای محیرالعقول به وقوع می‌پیوندند که هم حوادث و هم قهرمان‌های آن در زندگی واقعی غیر قابل تکرارند، در حالی که حکایتی واقعی را بیان می‌کنند. موجودات ما فوق طبیعی عاملین فعال در افسانه‌ها هستند. ضابطه شناسایی این عاملین کارهایی است که در ورای زمان جهان مادی انجام می‌دهند. آنها از موانع متفاوت گذر کرده و به صورت قهرمان داستان، مقدس یا مافوق باقی می‌مانند. در این حالت است که افسانه‌ها جهان را شکل می‌دهند، چون افسانه با شاهکارهای موجودات فوق طبیعی و قدرت‌های آنها در ارتباط بوده و به صورت سرمشقی برای انجام فعالیت‌های مهم انسان درمی‌آید.» (امیریان، ۱۳۸۴: ۱۳۱)

افسانه‌ها در سراسر جهان شباهت‌های زیادی با هم دارند که بر اساس آن می‌توان ویژگی‌های به نسبت یکسانی را برایشان برشمرد. از این میان می‌توان به مواردی چون ساختار ساده، زبان بی‌پرایه، شخصیت‌های آنها (شخصیت‌های جادویی، قهرمانی، رومانتیک، تاریخی و...)، زمان و مکان مبهم، تقدیرگرایی و

نداشتن علیّت اشاره کرد. از دیگر ویژگی‌های افسانه، حالت «روایی» آن است که گاه قالب گفت و شنودی نیز به خود می‌گیرد و حالتی دراماتیک را القا می‌کند. بنابراین ابتدا اشاره کوتاهی به ویژگی بیانی قصه خواهیم انداخت و سپس شباهت آن را در نمایش رادیویی بررسی خواهیم کرد.

ویژگی بیانی قصه و نمایش رادیویی

ساختار افسانه‌ها، ساختاری نقلی و بی‌پیرایه است. روایت‌های افسانه‌گون از هر نوع پیچیدگی که در طرح داستان‌های امروزی می‌توان یافت، به دور است. به عبارتی می‌توان گفت، «جملات کوتاه، افتادگی لفظی، حذف‌های معنوی، یکسان بودن شیوه گفتگوهای شخصیت‌ها، نبودن فاصله بین روایت‌ها و گفتگو از ویژگی‌های زبانی قصه است». (خدیش، ۱۳۸۷: ۱۲)



نکته دیگر درباره زبان در قصه‌های عامیانه این است که فقیر و غنی، شاه و گدا و حتی راویان تقریباً به یک زبان حرف می‌زنند و از واژه‌های به نسبت

جنبه‌های تبدیل افسانه به نمایش رادیویی؛ نمایش پسر و غول بیابان ❖ ۱۴۷

یکسان استفاده می‌کنند. در این میان موجوداتی چون دیو، پری، اژدها و حیوانات دیگر نیز کمابیش به یک زبان حرف می‌زنند.

«از نظر زبانی قصه‌های عامیانه دارای بیانی ساده و عاری از تأکیدات لفظی و صنعت‌پردازی‌های ادبی هستند. به طور کلی قصه‌ها به لحاظ سبکی، دارای زبانی غیرمشخص هستند.» (برفر، ۱۳۸۹: ۱۰)

دو شیوه بیانی که در افسانه و اجرای نمایش‌های رادیویی به کرات از آن استفاده می‌شود، شیوه روایی (روایت) و گفتگو (گفت و شنود) است.

«روایت» در معنای کلی، نقل رویدادهایی است که رابطه علت و معلولی با یکدیگر دارند. «منطقی به نظر می‌رسد که رخدادهای داستان برای آنکه در روایت نشان داده شوند، اول باید اتفاق افتاده باشند؛ یعنی در خیال محقق شده باشند، با این حال رابطه زمانی روایت و رخدادهای داستان متغیر است.» (بهمنی، ۱۳۹۰: ۱۹)

ویژگی اساسی داستان، روایی بودن آن است و به همین دلیل زبان قابلیت‌های خود را در روایت داستان نشان می‌دهد. به عبارت دقیق‌تر «روایت» داستان در «زبان» به وقوع می‌پیوندد.

راوی و روایتگری در حوزه ادبیات نمایشی نیز پیشینه کهنی دارد و به عبارتی «تطبیق الگوهای راوی و کانونی‌گری در ادبیات با نمونه‌هایی از متون نمایشی، نشانگر همسان بودن ویژگی‌های راوی در ادبیات و ادبیات نمایشی است.» (مسعودی، ۱۳۸۸: ۵۷)

در بسیاری از افسانه‌ها با مقوله «گفتگو» نیز روبه‌رو هستیم. به عبارتی، گفتگو به عنوان عاملی پیش‌برنده، به شکلی بارز قابل مشاهده است؛ همان‌گونه که خواست‌ها و موانع، قهرمان داستان را آشکار می‌سازد و مکان و زمان را نیز

با توجه به ماهیت قصه مقابل دیدگان مخاطب ظاهر می‌سازد. گفتگو از عناصر مهم در ادبیات دراماتیک و درام نیز هست که مستقیم و بدون واسطه بیان می‌شود. گفتگوی دراماتیک کاربردهای زیر را دارد:

۱. داستان را بسط می‌دهد و وقایع را جلو می‌برد.
۲. خصوصیات اشخاص بازی را نشان می‌دهد.
۳. فکر و اندیشه شخصی بازی را بیان می‌کند.
۴. روابط بین اشخاص بازی را مشخص می‌کند.
۵. تصویرسازی می‌کند.

۶. مکان را مشخص می‌سازد. (مکی، ۱۳۸۸:۱۳۸)

نکته حایز اهمیت در خصوص تبدیل یک افسانه به نمایش رادیویی این است که در افسانه، سلسه حوادث و وقایع و اعمال شخصیت‌ها در قالب کلام گنجانده می‌شود؛ همان‌گونه که در «رادیو، رخدادهایی به نمایش درمی‌آید که دیده نمی‌شوند، ولی روایت می‌شوند و یک بخش از کردار، زیر پوشش کردار صحنه‌ای دیگر قرار می‌گیرد.» (مولر، ۱۳۸۴:۱۹۴)

در واقع یک نمایش رادیویی با کرداری دراماتیک به شکل شنیداری آغاز می‌شود، آنچنان که سنت شفاهی و نقلی افسانه‌ها به آن پایبندند. در یک افسانه، راوی بلافاصله وارد اصل قضیه می‌شود و «در یک نمایش رادیویی (نیز) باید فوری فهمیده شود چه کسی قهرمان نمایش و چه کسی حریف اوست. درگیری دراماتیک باید با تمامی خشونتش بی‌واسطه و واضح باشد.» (همان: ۲۱۱)

باید به این نکته نیز اشاره کنیم که کلام افسانه، کلامی جادویی است و «از آنجا که اساس افسانه را تخیل شکل می‌دهد، کودک (مخاطب) از عادات روزانه جهان خارج می‌شود و به دنیایی قدم می‌گذارد که منطق خاص خود را

جنبه‌های تبدیل افسانه به نمایش رادیویی؛ نمایش پسر و غول بیابان ❖ ۱۴۹

داراست. این روند، دقیقاً در نمایش هم انجام می‌پذیرد و این، نقطه اتصال و اشتراک افسانه و نمایش است.» (اکبرلو، ۱۳۸۵: ۴۵)

خلاصه افسانه «پسر و غول بیابان»

در روزگاران بسیار قدیم، پسری بود که با پدر و مادرش زندگی می‌کرد. روزی پدر به پسر می‌گوید: باید بروی و کاری یاد بگیری تا در روزگار پیروی تنگدست نباشی. پسر هم راهی می‌شود و نزد پیرمرد مزرعه‌داری می‌رود و به مدت هفت سال در آنجا مشغول کار می‌شود. در پایان هفت سال، پیرمرد به او گردویی می‌دهد. پسر راهی خانه پدر می‌شود که در راه گرسنگی بر او غلبه می‌کند. گردو را می‌شکند که ناگهان از درون گردو هزار گوسفند و گاو و دیگ‌هایی پر از ماهی و قلیه بیرون می‌آید. پسر غذایش را می‌خورد و بعد به خود می‌گوید: «چه کسی می‌تواند این دو لنگه گردو را دوباره به هم بچسباند؟» با این حرف پسر، غول ظاهر می‌شود و می‌گوید: «من می‌توانم... ولی شرطی دارم». پسر شرط او را می‌پرسد و غول می‌گوید: «شرط من این است که شب عروسیت، تو را بردارم و توی قلیانم بگذارم و آتش بزنم» پسر قبول می‌کند. به خانه پدر می‌رود. گردو را می‌شکند و با هزاران گاو و گوسفند تبدیل به مردی ثروتمند می‌شود. مدت‌ها می‌گذرد و پسر به اصرار پدر قصد بر پایی مجلس عروسی می‌کند که سر و کله دیو پیدا می‌شود. پسر فرار می‌کند و پیرزنی به او کمک می‌کند که دیو را شکست دهد و در پایان، قصه به خوبی و خوشی به پایان می‌رسد و پسر ازدواج می‌کند. (نک: روانی‌پور، ۱۳۶۹)

نمایش رادیویی «پسر و غول بیابان»

بازیگران:

پسر، پدر، پیرمرد، غول، پیرزن

راوی: یکی بود، یکی نبود، در روزگاران قدیم، در گوشه‌ای از این دنیا، پسری بود که با پدر و مادرش زندگی می‌کرد. روزی پدر به پسرش گفت:
پدر: پسر، تو داری بزرگ می‌شی، باید بری و کاری یاد بگیری تا در روزگار پیری تنگدست نباشی.

راوی: پسر، حرف پدرش را قبول کرد و کوله باری برداشت و راهی شد. او رفت و رفت تا به مزرعه‌ای رسید که پیرمردی در آنجا مشغول کار بود. به سمت او رفت.

(افکت: فضای باز - صداهای تداومی کننده مزرعه)

پسر: سلام پدر.

پیرمرد: سلام جوون، از این طرفا؟ کاری داری؟

پسر: راستش دنبال کار می‌گردم و می‌خواهم اگر بشه به من کاری یاد بدهید تا همین‌جا مشغول شم.

پیرمرد: اوم....باشه. معلومه که جوون خوبی هستی، اما باید قول بدی که هفت سال پیش من بمونی.

پسر: قبول. هفت سال می‌مونم.

(موسیقی)

راوی: پسر، هفت سال در مزرعه کنار پیرمرد کار کرد و کار کرد و در مزرعه‌داری مردی قابل شد. در روز آخر از سال هفتم، پیرمرد، پسر را صدا کرد و گردویی کف دست او گذاشت و گفت:

الحق که این هفت سال خوب کار کردی. این هم مزد هفت سال تو. حالا وقتشه که به سر خونه زندگیت برگردی.

راوی: پسر بی‌آنکه حرفی بزند یا اعتراضی کند، گردو را برداشت و راه افتاد و رفت و رفت تا به جایی رسید که بیابان بود. توی اون بیابان هیچ چیز برای خوردن نبود و پسر حسابی گرسنه شد که یه دفعه به خودش گفت:

پسر: یه گردو همراهمه. الان گردو رو می‌شکنم و می‌خورم.
(افکت: شکستن گردو. صدای تعداد زیادی گوسفند و گاو و...)

راوی: متوجه شدید؟! پسر تا گردو رو شکست هزاران گاو و گوسفند از دو کپه گردو بیرون اومدند و علاوه بر آنها، دیگ‌هایی پر از قلیه‌ماهی و پلوماهی هم ظاهر شدند.

پسر: وای چقدر چلوماهی... (بو می‌کشد) عجب قلیه‌ای.. ای خدا، این همه غذا، این همه گاو و گوسفند از توی یه گردو؟!... خدایا شکرت. شکرت... اما اول باید غذا بخورم. (شروع می‌کند به خوردن)

راوی: پسر اول غذایش را خورد و وقتی حسابی سیر شد، به فکر فرورفت و گفت:

پسر: حالا چه کسی می‌تونه این دو لنگه گردو رو دوباره به هم بچسبونه؟
(افکت: صدایی شبیه به چرخش باد و در انتها یک تک زنگ)

غول (اکو): من می‌تونم تمام این گاوها و گوسفندها رو توی گردو جا کنم و دوباره اونو ببندم.

پسر (ترسیده): غو... غو... غول؟!!

غول: بله... من غول بیابونم

پسر: ت ت ت تو... می‌تونی این کارو بکنی؟

غول: بله می‌تونم. اما یه شرط داره

پسر: چه... شرطی؟

غول: اینکه شب عروسیت، تو رو بردارم، بذارم تو قلیونم و آتیش بزnm
(خننده غول)

پسر: ق ق...قبول

راوی: غول بیابون، وردی خواند و تمام گاوها و گوسفندها و قابلمه‌های
غذا توی گردو رفتند و گردو شکل اولش شد. پسر هم گردو را برداشت و
راهی خانه پدر و مادرش شد و آنجا گردو را دوباره شکست و دوباره تمام
گاو و گوسفندها و قابلمه‌های پلوماهی و قلیه‌ماهی بیرون آمدند و خلاصه آن
جوان به مردی ثروتمند تبدیل شد. تا اینکه بعد از سال‌ها روزی از روزها، پدر،
پسر رو صدا زد و گفت:

پدر: پسر، من دیگه پیر شدم، باید قبل از اینکه بمیرم، عروسی تو رو

بینم.

پسر: هر چیزی از من بخواه پدر، ولی نخواه که ازدواج کنم.

پدر: من فقط همین یه آرزو رو دارم.

پسر: روز عروسی من، روز مرگمه پدر.

پدر: خدا نکنه... این چه حرفیه. مگه خیالاتی شدی؟

پسر: پدر یادته چند سال پیش که به خونه اومدم یه عالمه گاو و گوسفند

و... همراه بود؟

پدر: بله خوب. هفت سال کار کرده بودی. مزدت بود. خودت گفتی.

پسر: درسته. اما به غول بیابون کمکم کرد.

پدر: غول !!

پسر: بله غول و ماجرا این طور بود که...

(موسیقی)

جنبه‌های تبدیل افسانه به نمایش رادیویی؛ نمایش پسر و غول بیابان ❖ ۱۵۳

راوی: پسر همه ماجرا را از سیر تا پیاز برای پدر تعریف کرد، اما پدر که قانع نشده بود، گفت:

پدر: دروغه پسر، حتماً خواب‌نما شدی... غول کدومه؟ جادو کدومه؟

پسر: باور کنید عین واقعیه.

پدر: نه داری بهانه می‌یاری (به حالت بغض) می‌خواهی من بمیرم و عروسیتو نینم... اصلاً دیگه پسر من نیستی.

راوی: پسر که حال پدر را این طور دید، تن به ازدواج داد و شب عروسی جشنی مفصل گرفت و همه اهالی شهر را هم دعوت کرد. اما ناگهان در میان ساز و خوشحالی مردم، پسر غول را دید.

(موسیقی: ساز و آواز عروسی)

پسر: ای داد بیداد. شب آخر زندگیم رسید... آه... نه... فرار می‌کنم.

راوی: پسر سوار اسب شد و در رفت.

(افکت: تاختن اسب)

راوی: پسر رفت و رفت تا به پیرزنی رسید و پیرزن از او پرسید:

پیرزن: چی شده جوون؟ چرا اینقدر هراسونی؟! هم اسبت از نفس افتاده، هم خودت. بگو درد تو شاید درمونی داشته باشم.

راوی: پسر تندوتند ماجرا رو تعریف کرد. پیرزن هم دستمالی بسیار زیبا به پسر داد و گفت:

پیرزن: این دستمالو بگیر و به راه سمت چپ برو. اونجا یه دیوار از آتش می‌بینی. غول نمی‌تونه از آتش بگذره، اما تو سه بار دستمالتو تکون بده، دیوار آتش کنار می‌ره و می‌تونی رد شی.

راوی: پسر دستمالو گرفت و راه افتاد تا به دیوار آتش رسید.

(صدای سوختن و آتش)

پسر: عجب دیوار آتشی... یعنی می‌شه رد شد؟... امتحان می‌کنم.... الان دستمال پیرزن و تکون می‌دم... این یه بار... این دو بار... این سه بار.
(افکت: صدای آتش فروکش می‌کند. صدای پرنده در فضای جنگلی به گوش می‌رسد)

پسر: باورم نمی‌شه... اما... اما دیوار آتش رفت کنار... باید زودتر رد شم... آها... دیوار آتش برگشت سر جاش...
(صدای آتش)

غول: (از دور) پسر از دست من فرار می‌کنی؟... الان نشونت می‌دم... وقتی تو بتونی از دیوار آتش رد بشی، منم می‌تونم... بین... آیییییی... سوختم... سوختم....

راوی: همونطور که متوجه شدید، غول نتوانست از دیوار آتش رد بشود و سوخت و جزغاله شد، پسر هم خوشحال به خانه برگشت و با دختر مورد علاقه‌اش ازدواج کرد و به خوبی و خوشی به زندگی ادامه داد. من هم امیدوارم همان‌طور که این پسر به مطلب دلش رسید، شما عزیزان هم به مراد دلتون برسید.

جمع‌بندی

افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه به دلیل ویژگی‌های نمایشی خود مانند گره‌افکنی و گره‌گشایی و دارا بودن انواع کشمکش، قابلیت این را دارند که از منظر نمایشی مورد توجه قرار گیرند، زیرا همچون گنجینه‌ای غنی، ادبیات شفاهی اجدادمان را به زبانی شیوا و ساده روایت می‌کنند. بنابراین، می‌توان با استفاده از نمایش به آنها جانی دوباره بخشید.

جنبه‌های تبدیل افسانه به نمایش رادیویی؛ نمایش پسر و غول بیابان ❖ ۱۵۵

فرهنگ‌پژوهان

شماره ۳۷ / تابستان ۱۳۹۳

«نمایش رادیویی» گونه‌ای نمایش است که به شیوه سنتی بازگویی افسانه (نقل و روایت) نزدیک است؛ هر دو با ایجاد ارتباط با مخاطب از دو شیوه بیانی روایت و گفتگو به خوبی بهره می‌گیرند و فضایی به وجود می‌آورند که قدرت تخیل و تصویرسازی شنونده فعال گردد؛ به عبارتی مخاطب، خود خلاق‌کننده محیط، فضا و چهره بازیگران بر پرده ذهن خویش است.

افسانه‌های مربوط به استان بوشهر متنوع و متعدّدند و توانمندی این را دارند که الهام‌بخش ذهن نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان باشند تا آنها از این آبشخور فرهنگی به حد توان بهره‌گیرند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف) کتاب

۱. اکبرلو، منوچهر. (۱۳۸۵). پرواز پروانه خیال. تهران: انتشارات نمایشی.
۲. امیریان، سیمین (۱۳۸۴). نمایشنامه عروسکی. تهران: قطره.
۳. برفر، محمد (۱۳۸۹). آئینه جادویی خیال. تهران: امیرکبیر.
۴. بهمنی، مهرزاد (۱۳۹۰). تحلیل روایت و کاربرد آن در رسانه. تهران: مرکز تحقیقات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران.
۵. خدیش، پگاه (۱۳۸۷). ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی. تهران: انتشارات علم و فرهنگ.
۶. روانی‌پور، منیر و (۱۳۶۹). باورها و افسانه‌های جنوب. تهران: نشرنجوا.
۷. مکی، ابراهیمی (۱۳۸۸). شناخت عوامل نمایشی. تهران: سروش.
۸. مولر، گوتفرد (۱۳۸۴). دراماتوژی تئاتر و نمایشی رادیویی. ترجمه عباسی شادروان. تهران: قطره.

ب) مقاله

- مسعودی، شیوا (۱۳۸۸). «روایتگران متون نمایشی». فصلنامه تئاتر. ش ۴۴.